[نکته‌های پژوهشی - ۴]

ضوابط ارزیابی احادیث از دیدگاه علّامه وحید بهبهانی

محسن احتشامی‌نیا*

مقدّمه

وحید بهبهانی یکی از بزرگ‌ترین علمای شیعه در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است که حق عظیمی بر دانشمندان بعد از خود دارد. عظمت علمی او به اندازه‌ای است که به وی لقب تجدیدکنندهٔ مذهب جعفری در قرن دوازدهم داده‌اند:

و البهبهانيّ معلّم البشر — مجدّد المذهب في الثاني‌عشر
أزاح كلّ شبهه و ريب — فبان للميلا «كنه الغيب»

نام وی محمّد باقر، فرزند محمّد اکمل و معروف به بهبهانی یا وحید بهبهانی است و در سال ۱۱۱۸ ق در شهر اصفهان، متولّد شد (مطابق حروف ابجد در مصرع اخیر شعر فوق: کنه الغیب = ۱۱۱۸ ق).

پدرش نیز از فضلای زمان خود و شاگرد شیخ جعفر قاضی و ملّامیرزا شیروانی و علّامه مجلسی بوده است. مادرش دختر نورالدین، ابن ملّا محمّدصالح مازندرانی و

---

*. دکترای علوم قرآن و حدیث، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مرکزی.

جدّه پدری مادرش، عالمهٔ فاضلهٔ، آمنه بیگم دختر مجلسی اوّل و خواهر مجلسی ثانی است و از این رو، از اوّلی به جدّ (جدّ مادری) و از دومی به خال تعبیر می‌کند. وی شاگرد سیّد صدرالدین قمی، شارح وافیه و آقا جمال خونساری بوده است.

چون مدّتی در بهبهان ساکن بود، لقب بهبهانی یافت؛ ولی برای تحصیل و زندگی شهرکربلا را برگزید و سرانجام در سال ۱۲۰۵ ق درکربلا، از دنیا رفت (باقر علمی ز دنیا رفت = ۱۲۰۵) و در همانجا مدفون شد. وی آثار فراوانی از خود به یادگار گذاشت که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

إبطال القیاس، الاجتهاد و التقلید (در ردّ اخباریان شیعه)، أحکام العقود، أصول الإسلام و الإیمان، التعلیقة البهبهانیّة (که در همین مقال بدان اشاره‌ای دارد) و دهها اثر مفید دیگر.

بی گمان، مهم‌ترین کار وحید بهبهانی مبارزهٔ علمی بی‌امانی بود که با علمای اخباری شروع کرد و سرانجام آنان را شکست داد. راه او توسط شاگردان برجسته‌اش مثل: مرحوم سیّد مهدی بحرالعلوم، سیّدجواد حسینی صاحب مفتاح‌الکرامه، سیّد علی طباطبایی صاحب ریاض المسائل، شیخ جعفر کاشف الغطاء میرزای قمی صاحب قوانین الاصول و دیگران دنبال شد. (برای اطّلاعات بیشتر نک: ریحانة الادب ۱ / ۵۱ ـ ۵۲؛ هدیة الاحباب / ۱۰۰؛ تاریخ فقه و فقهای گرجی / ۲۵۹، ۲۶۰).

حسن این مقال در آن است که مؤلّف آن، رئیس علمای اصولی شیعه در قرون متأخّر و کسی است که سالیانی دراز، عَلَم مخالفت علمی با اخباریان شیعه برافراشته و آنان را شکست داده است. اگر کسی نداند که این اثر از کیست، بی گمان فکر خواهد کرد که عالمی اخباری آن را به رشتهٔ تحریر درآورده است. نکته‌های پژوهشی جالبی در این مقاله وجود دارد که خوانندگان از آن بهره خواهند برد.

بسم الله الرحمن الرحیم

«فائدهٔ بیست و دوم از فواید وحید بهبهانی»

در مرجّحاتی که فقهای شیعه آن را معتبر می‌دانند و در نصوص روایتی ما ذکری از آن به میان نیامده است و البتّه این مرجّحات، در عُرف عملی فقهای شیعه معتبر بوده است:

۱. «زیادی راویان» یکی از دو حدیث یا «ضابط بودن راویان آن» و یا ویژگیهایی شبیه به این اوصاف که باید مدّنظر داشت و بدان توجّه کرد که دلالت بر ترجیح یکی از دو حدیث بر دیگری می‌کند.

۲. اگر حدیثی بر دیگری، علوّ سند داشت، البتّه این علوّ سند دلالت بر ترجیح آن بر دیگری می‌کند.

۳. الفاظ عیناً، عبارات معصوم باشد تا اینکه «نقل به معنی» شده باشد. به عبارت دیگر، لفظ معصوم به نقل به معنی، برتری دارد.

۴. در دلالت حدیث، تأکید به قسم شده باشد.

۵. برخی اصولیان، در تعارض دو حدیث، «معنای حقیقی» حدیث را بر «معنای مجازی» آن ترجیح داده‌اند. همچنین حدیث «عامّ غیر مخصّص» را بر «عامّ مخصَّص» و «مطلق» را نیز بر «مقیّد» ترجیح داده‌اند.

۶. حدیث، فصاحت و بلکه افصحیّت داشته باشد؛ یعنی: حدیث افصح بر حدیث فصیح و حدیث فصیح بر غیر فصیح، ترجیح دارد.

۷. حدیث مطابق با اصل باشد.

۸. حدیث بین «قدما» مشهور باشد.

۹. حدیث بین «متأخّرین» نیز از شهرت برخوردار باشد.

نکتهٔ مهم: بعد از «صاحب معالم» و «صاحب مدارک» این نکته شیوع پیداکرد که این دو و دیگرانی که از این دو پیروی می‌کردند، اخبار بسیار معتبری را ـ که قدّمای

فقهای ما آن را معتبر می‌دانستند و بلکه حتّی علمای متأخّر ما نیز آن اخبار را صحیح می‌دانستند ـ طرح و ردّ کردند. من این مطلب را در تعلیقهٔ خود بیان و اثبات نموده‌ام، این طرح و رد آنان، بدین علّت است که اینان جز توثیق و اندکی اسباب حُسن را در امارت رجالی، معتبر نمی‌دانستند. و این مطلب باعث شد که فقه و فتاوای آنان، مختل شود و در اکثر مسائل فقهی به عدم ثبوت فقهی قائل شوند.

البتّه این اندیشه، اعتقاد نادرستی است؛ زیرا اسباب ظنّی یقین آور، در نهایت کثرت، موجودند و ظنّ قوی غیر تأمّل برانگیز از آن، به راحتی، حاصل می‌شود.

و قبلاً نیز بحث کردیم که: «اعتبار ظنّ در تحقّق و ثبوت» روایت همچون «اعتبار ثبوت عدالت برای راویان حدیث» است و این دو هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند.

مطالبی را که به اختصار ذکر کردیم، فقهای بزرگوار شیعه در کتابهای استدلالی خود معتبر می‌دانند و علمای رجال در کتب خویش آنها را به‌کار می‌گیرند و باید این قواعد را شناخت، آموخت و سپس به کار گرفت تا اخبار فراوان و معتبر امامیّه، طرح و ردّ نشوند و با طریقهٔ فقهای قدیم شیعه و متأخّران آنان مخالفت نگردد. این قواعد کمک می‌کند تا در مُعظم مسائل فقهی، دچار تحیّر و تردید نگردیم؛ و البتّه مجتهدان، نباید آنها را ترک یا در آنها تقلید کنند.

اسباب و امارت ترجیح در روایت معارض

و امّا اسباب و اماراتی که کمک می‌کنند که ما احادیث معارض را بر یکدیگر ترجیح دهیم، عبارت‌اند از:

۱. اگر در یکی از دو روایت معارض، افرادی راوی آن باشند که از اصحاب اجماع باشند ـ که همگی علمای رجال بر وثاقت آنها اتّفاق نظر دارند ـ بر آن دیگری ترجیح دارد.

۲. راوی از کسانی باشد که علمای رجال دربارهٔ او گفته باشند که وی در حدیث «ثقه» است.

۳. سلسلهٔ سند حدیث کسی باشد که علمای رجال دربارهٔ وی گفته باشند: «أُسْند عنه» و ظاهرِ این عبارت دلالت بر مدح راوی می‌کند؛ یعنی: از راوی حدیثی نقل شده که دارای استناد است. وگفته شده که این تعبیر دلالت بر توثیق راوی می‌کند.

۴. اگر تعبیر علمای رجال دربارهٔ راوی حدیث این باشد که: «لابأْسَ به: عیبی بر او نیست» شاید مراد این باشد که از تمامی وجوه و اسباب عدم توثیق، مبرّاست و شاید هم منظور از این عبارت، توثیق کامل راوی باشد و مرحوم میرزا محمّد استرآبادی در رجال متوسّط خود این قول را نزدیک به صحّت دانسته است. و مشهور علمای رجال آن است که این تعبیر، افادهٔ حُسن می‌کند؛ همچون نمونه قبلی آن.

همچنین اگر گفته شود که «لابأس بَمَذْهَبِهِ: در مذهب وی عیبی نیست» یا به روایتی که از وی نقل شده طعنی نیست، مشهور علمای رجل می‌گویند: این تعبیر حُسنِ حال راوی را افاده می‌کند.

۵. اگر علمای رجال دربارهٔ راوی بگویند: «او عَیْن و وَجْه است: شخص مهمّ و قابل توجّه» گفته‌اند: این دو تعبیر دلالت بر تعدیل آنان می‌کند.

قوی‌تر از این تعبیر وقتی است که بگویند: **عَیْنٌ مِنْ أَعْیان الطّائفة:**

وَ وَجْهٌ مِنْ وُجُوهِ أَصْحابِنا: شخصی مهم و قابل توجّه از بزرگان اصحاب امامیّه.

۶. اگر از او تعبیر به، **مُضْطَلِعٌ بِالرّوایة:** مطّلع و متجرّد در روایت یا شخص قوی و عالی در نقل روایت، همچنین تعبیر سلیم الجنبة، سلیم الأحادیث، سلیم الطریقة: شخص با ظرفیّت، سالم در احادیث، سالم در اعتقادات.

۷. تعبیر: خاصّی: تعبیری است که علّامه مجلسی رحمه‌الله برای مدح و تعریف از راویان به‌کار می‌برد.

۸. تعبیر قریب الأمر: علمای علم درایه و رجال، این تعبیر را نیز در مدح و

ستایش راویان به‌کار می‌برند.

۹. این تعبیر که راوی از بزرگان و مشایخ اجازه است، به طور معمول، بر حُسن راوی دلالت دارد. از گفتار برخی علماء معلوم می‌شود که این تعبیر دلالت بر وثاقت راوی می‌کند و از گفتار برخی دیگر به نظر می‌رسد که راوی در بالاترین درجات وثاقت و جلالت قرار دارد. البتّه شهید ثانی‌رحمه‌الله اعتقاد دارد که مشایخ اجازه، احتیاجی به نصّ در تزکیه و پاک دانستن دیگران، ندارند. گفته شده: تعدیل به این شکل، طریقهٔ بسیاری از علمای متأخّر بوده است.

۱۰. اینکه راوی، وکیل ائمّه‌علیهم‌السلام است در تعلیل و جهت آن گفته شده است: امامان بزرگوار، افراد فاسق را وکیل خود نمی‌کرده‌اند.

۱۱. اینکه راوی از کسانی باشد که روایت ثقه و شخص با جلالت را ترک یا تأویل می‌کند؛ در حالی که به روایت او استدلال می‌کند و آن را بر دیگری ترجیح می‌دهد؛ یا روایت خاصّی را در قبال روایت آن دو (ثقه و شخص با جلالت در روایات) می‌آورد. در این نکته، وجه تأمّلی است.

۱۲. یکی از دلایل ترجیحِ روایت این است که راوی حدیث، حدیث زیاد و فراوانی نقل کرده باشد. و از نظر شهید اوّل‌رحمه‌الله در صورت عدم طعن نسبت به وی، می‌شود به روایت این راوی عمل نمود.

از علّامه حلّی‌رحمه‌الله نقل شده که فرموده است: از اسباب قبول روایت، یکی همین مورد فوق است. گفته شده: از شواهد وثاقت، همین مورد است.

همچنین گفته شده: این از اسباب حسادت بر وی است یا دلیل قوّت راوی است، از این تعبیر بهتر آنکه گفته شود راوی «کثیر السماع» است؛ یعنی: شنیدن احادیث توسّط راوی، زیاد صورت گرفته است.

۱۳. یکی دیگر از ترجیحات اینکه راوی از کسانی باشد که اصحاب ما از او یا از کتاب او روایت نقل می‌کنند؛ زیرا این نقل روایت، از نشانه‌ها و امارات اعتماد بر

اوست و این طریقه‌ای است که معمولاً نجاشی به‌کار می‌برد؛ از جمله، در ترجمهٔ عبدالله‌بن سنان همین شیوه را به‌کار برده است.

۱۴. عکس طریقهٔ قبلی؛ بدین ترتیب که راوی از جماعتی از اصحاب امامیّه، نقل حدیث کند و این خود از اسباب مدح و مرجّحات شمرده می‌شود.

۱۵. یکی دیگر از مرجّحات آن است که افراد مهمّ از او روایت کنند و نقل افراد مهمّ اشاره به وثاقت راوی دارد؛ همان‌گونه که ما در تعلیقهٔ خود بر منهج‌المقال بدان پرداخته‌ایم. مخصوصاً اینکه راوی از کسانی باشد که اعتقاد به روایت از افراد مجهول ندارند و امثال این اعتقاد؛ یا در طریقهٔ روایت، کسی باشد که او را مورد طعن قرار می‌دهند؛ همچون: احمدبن محمدبن عیسی.

۱۶. یکی دیگر از مرجّحات آن است که راوی از کسانی همچون صفوان‌بن یحیی یا ابن ابی‌عمیر یا ابن ابی‌نصر بزنطی نقل کند. زیرا شیخ طوسی در عدّة الاصول نقل کرده که اینان جز از ثقه، روایت نقل نمی‌کنند و علماء و محقّقانی همچون میرزا محمّد و شیخ محمّد ابوعلی حائری و صاحب ذخیره می‌گویند: این مسئله از امارات وثاقت و قبول روایت راوی است؛ از قبیل افراد یاد شده می‌توان از اشخاص ذیل نیز نام برد: علیّ‌بن حسین طاطری، محمّدبن اسماعیل‌بن میمون و جعفربن بشیر؛ یا از کسی که از این دو نفر اخری نقل حدیث می‌کند (در این مطلب تأمّل وجود دارد).

۱۷. دیگری روایت از علیّ‌بن حسین‌بن فضّال است که در شرح حال او ذکر شد که دلیل بر ترجیح روایت اوست (در این مطلب نیز ملاحظه و تأمّلی است).

۱۸. اینکه برای شخص با جلالت و ثقه، راوی مشخّص و شناخته شده باشد.

۱۹. دیگر از مرجّحات این است که راوی از اشخاص ثقه روایت کند و این دلیل بر مدح است و اماره اعتماد بر اوست.

۲۰. مرجّح دیگر آنکه از راوی، روایات زیادی نقل شده باشد؛ در حالی که به

مضمونِ آن فتوا می‌دهند. زیرا محقق حلّی‌ﷺ اعتراف کرده که این اماره‌ای است که می‌توان بدان تکیه کرد.

۲۱. یکی از ترجیحات، روایت ثقه است از شخصی که با دیگران اسم مشترک دارد و زیاد روایت کردن راوی از این شخص مشترک، بدان سبب است که وی به او اطمینان پیداکرده و او را ثقه پنداشته است.

۲۲. یکی از مرجّحات این است که یکی از شیوخ و بزرگان علم رجال به راوی حدیثی اعتماد کند؛ همان‌گونه که از عمل علّامه حلّی در خلاصه و شیخ نجاشی در رجال خود و علی‌بن محمّدبن قتیبه، آشکار و ظاهر می‌شود. پس اگر جمعی از رجالیان بر شخصِ راوی اتّکاء کنند، لابُد چنین شخصی در مرتبه‌ای از وثوق و اعتماد هست که به او تکیه می‌کنند؛ مخصوصاً هنگامی که افرادی که به او اعتماد می‌کنند، زیاد باشند؛ بنابراین اعتماد آنان برای ما قابل توجّه است.

۲۳. اگر بر شخصِ راوی حدیث، علمای قم اعتماد کنند، این خود یکی از مرجّحات است. زیرا علمای قم و محدّثین آنان، کسانی را که از افراد مجهول نقل روایت کرده و بر روایات مُرسل اعتماد می‌کرده‌اند، از شهر خود اخراج می‌نموده‌اند.

۲۴. یکی دیگر از مرجّحات آن است که تمام یا اکثریّت روایاتِ راوی حدیث، از گروه روایاتِ مقبول یا محکم و مورد قبول علمای علم حدیث واقع شود. به عبارت دیگر، اگر در حدیثی، این راوی، به خصوص، مورد نظر واقع شده باشد، تمام یا اکثر علمای علم الحدیث، این روایت را می‌پذیرند (اگر که این شخص در طریق و سند آن واقع شده باشد) و آن را تلقّی به قبول می‌کنند.

۲۵. یکی دیگر از مرجّحات آن است که: شخص راوی در سند حدیثی واقع شود که در آن حدیث، نه از جهت شخص راویِ مورد نظر، بلکه از جهتی دیگر، طعن واقع شده باشد. از سخنان برخی آشکار می‌شود که این دلیل بر وثاقت است و

از سخن بعضی دیگر، معلوم می‌گردد این دلیل بر مدح و قوّت نقل این راوی است و برخی دیگر نیز قائل‌اند که این دلالت بر عدم ممدوحیّت راوی می‌کند (در این وجه تأمّل وجود دارد).

۲۶. یکی از مرجّحات آن است که روایتی در دوکتاب کافی و من لایحضره الفقیه ذکر شده باشد. این دلیل بر صحّت و قوّت حدیث است؛ چراکه مؤلّفین بزرگوار این دوکتاب، در اوّل کتاب خویش تصریح کرده‌اند که تمام روایات را صحیح می‌دانند و به آن فتوا داده و به آن عمل می‌کنند و بسیاری بزرگان ما نیز بر این دو مؤلّف اعتماد کرده‌اند و اگر حدیثی در هر دوکتاب فوق موجود باشد، در آن حدیث، اعتماد تام کاملی است و اگر حدیثی در کتب اربعه باشد، در حالی که دربارهٔ راوی آن هیچ قدحی وارد نشده باشد، این حدیث در بالاترین حدّی است که می‌توان بدان توجّه و بر آن اعتماد کرد؛ و اگر در غیر کتب اربعه و سایر کتب حدیثی وجود داشت، همین طور حدیث اعتبار پیدا می‌کند؛ بدین ترتیب که هر چه کتابها معتبرتر باشند، این یافت شدن حدیث در آن کتب، اعتبار بیشتر و بیشتری دارد.

۲۷. مرجّح دیگر آن است که اگر در دوکتاب کافی و فقیه از شخصی واحد، روایاتی زیاد نقل شده باشد، این دلیل بر وثاقت این راوی است و این وثاقت بیشتر می‌شود؛ و اگر هر دو مؤلّف کتاب، این کار را در مورد شخصی خاص تکرار کرده باشند، دارای وثاقت بیشتری خواهد بود.

۲۸. مرجّح دیگر آن است که اگر علمایی از شیعه همچون سیّد ابن طاووس (۱) و ابن ادریس حلّی (۲) ـ که به خبر واحد عمل نمی‌کنند ـ به حدیثی عمل کردند، دلیل بر آن است که این خبر نزد آنان قطعی است؛ بنابراین، چنین احادیثی در نهایت قوّت و اتقان قرار خواهند داشت.

۲۹. مرجّح دیگر آن است که علمای حدیث دربارهٔ حدیثی بگویند: این حدیث مورد تأیید کتاب و سنّت است؛ چه بسا که این تعبیر، همان توثیق حدیث باشد.

۳۰. تعبیر دیگر از صحّت حدیث آن است که بگویند: فلان راوی به حدیث و

روایت بصیرت دارد.

۳۱. اگر از راوی حدیث، تعبیر به «فقیهی از فقهای ما» بشود، این تعبیر بدون تردید، دلالت بر جلالت شخص مورد نظر می‌کند و بساکه دلالت بر وثاقت او کند؛ مخصوصاً که در کتاب من لایحضره الفقیه، در مورد پذیرش احادیث شرط عدالت مطرح است و عبارت نجاشی دربارهٔ «اسماعیل‌بن عبدالخالق» به همین نکتهٔ مذکور، دلالت می‌کند.

شبیه به قول فوق، تعبیر فقیه از راوی است. همچنین تعبیر علمای رجال از کسی که بگویند فلانی فاضل دینداری است.

همچنین تعبیر: فلانی از دیگران موجّه‌تر است؛ در حالی که آن دیگران ثقه و موجّه باشند. نیز تعبیر صادق‌تر از فلانی یا موثّق‌تر از دیگری، که همهٔ این تعابیر دلالت بر توثیق شخص اوّل می‌کند.

۳۲. یکی دیگر از مرجّحات، توثیق ابن‌فضّال و ابن‌عقده است و ثبوت عدالت برای کسی، از باب امارات اجتهادی ممکن می‌گردد. بدین جهت است که علّامه مجلسی رحمه‌الله بدان حکم کرده و علمای رجال بر آن اعتماد کرده‌اند؛ همان گونه که بر شخص مطّلع و بصیر پنهان نیست.

و امّا اگر ابن نمیر و امثال او کسی را توثیق کنند، از این توثیق، فقط می‌توان اهمّیّت راوی را از توجّه علمای رجال بدو، فهمید و درک کرد و این دلیل بر وثاقت او نیست.

۳۳. یکی دیگر از ترجیحات آن است که روایت ثقه، از گروهی باشد یا از دو نفر، بیشتر باشد و واحد نباشد یا که از شیوخ نقل کند. زیرا اگر بداند در بین آنان ثقه هست یا حتّی بدان گمان برد، حدیث صحیح خواهد بود و الّا بساکه از احادیث صحیحی شمرده شود. البتّه در مورد اخیر ظاهراً و به حسب گمان، صحیح شمرده می‌شود و نمی‌توان آن را صحیح واقعی به شمار آورد.

۳۴. یکی دیگر از ترجیحات آن است که محمّدبن احمدبن یحیی از او (از آن

راوی) روایت کند و این راوی از کسانی که علمای قم او را استثناء کرده باشند، نباشد. این حالت به عدالت و صحّت حدیث راوی، شهادت می‌دهد و برخی محقّقان ما از جمله سیّد داماد رحمه الله و صاحب ذخیره بر این اعتقاد و باورند.

همین صورت درباره استثنای آنان، نسبت به غیر محمّدبن احمد، جاری است.همین طور مثل استثناء روایت محمّدبن عیسی نسبت به یونس. این استثناء دلیل بر آن است که اسماعیل‌بن مرار و صالح‌بن سندی مقبول الروایة هستند.

۳۵. یکی دیگر از مرجّحات آن است که شخص مهمّی، کسی را با تعبیری شبیه «رضوان الله علیه» یا «رحمة الله علیه» یاد کند ومخفی نماند که این گونه تعبیر، اماره حُسن و نیکی راوی است.

۳۶. یکی از مرجّحات آن است که شخص ثقه بگوید: ثقه‌ای مرا حدیث گفت. زیرا به وثاقت وی ظنّ پیدا شده است. در این صورت، عدم معرفت وی و احتمال ضعیف بودنش نزد ما، آسیبی به عدم پذیرش حدیث راوی وارد نمی‌سازد؛ چراکه این آسیب خلاف اصل و ظاهر است.

۳۷. دیگری از مرجّحات آن است که شخص مورد وثوق ما بگوید: او را جز شخصی ثقه نمی‌دانم، محقّق بزرگوار، شیخ محمّد گفته است: علمای ما به ظاهر این سخن، به حدیث راوی عمل می‌کنند و بنا را بر صحّت وی می‌گذارند. آن گاه خود وی به این سخن اعتراض کرده که ظنّ، حجّیّت ندارد؛ مگر آنکه در برابر آن اجماعی باشد و آن را در این مقام، در نهایت بُعد دانسته است؛ و البتّه فساد اعتراض گفتار او بعد از درک آنچه ما سابقاً بدان اشاره کرده‌ایم،کاملاً روشن و آشکار است.

۳۸. یکی دیگر از مرجّحات آن است که راوی حدیث، از کسانی باشد که شیخ طوسی در کتاب عدّة الاصول خود ادعا کرده باشد که، با وجود سنّی بودن این دستهٔ راویان، شیعه به روایاتی که اینان نقل کرده‌اند، اتّفاق کرده‌اند و آن روایت را درست دانسته‌اند. اینان عبارت‌اند از: سکونی، حفص‌بن غیاث، غیاث‌بن کلوب،

نوح‌بن درّاج؛ و همردیفان ایشان از راویان اهل سنّت، افراد دیگری مثل: طلحة‌بن زید. و شیخ تصریح کرده است که سکونی و افراد مثل او از ثقات‌اند.

از کسان دیگری که شیعه به عمل به روایاتشان اتّفاق نظر دارند، این افرادند: عبدالله‌بن بکیر، سماعة بن مهران، بنوفضّال، طاهریّون، عمّار ساباطی، علیّ‌بن ابی‌حمزهٔ بطائنی و عثمان‌بن عیسی.

۳۹. دیگر از مرجّحات آن است که راوی در سندی واقع شود که علّامه حلّی، به صحّت آن حکم کرده است.

۴۰. دیگر از مرجّحات آنکه از شیخ صدوق بدان راوی راه و ارتباطی وجود داشته باشد و علامه مجلسی‌ﷺ نیز این مطلب را صحیح دانسته است ولی در آن تأمّلی است.

۴۱. دیگر از مرجّحات آنکه در مدح راوی و وثاقت او حدیث غیر صحیحی وارد شده باشد و بزرگان علم حدیث بدین حدیث، اعتماد داشته باشند.

هرکس قصد تحقیق بیشتر وکامل‌تر دارد و می‌خواهد در تمامی آنچه ما گفتیم، مطالب بیشتری به دست بیاورد به «تعلیقهٔ ما بر کتاب منهج المقال» مراجعه کند. از امارات صحّت حدیث، موافقت آن با حکم عقل، یا موافقت آن با تجربه است؛ مانند آنکه در روایات وارد شده است که هرکس می‌خواهد در هر ساعتی از خواب بیدار شود، آیهٔ آخر سوره کهف را بخواند، از خواب بیدار می‌شود و مثال دیگر آنکه: اگر کسی می‌خواهد از شرّ و بدی کسی در امان باشد سورهٔ «هل أتی» را در نماز صحبح روز دوشنبه و روز پنجشنبه، بخواند و دیگر روایاتی که در این موارد و موارد مشابه آن، وجود دارد و با تجربهٔ مکرّر اثبات شده است. همه و همهٔ این تجربیّات دلالت بر صحت حدیث می‌کند.

خلاصهٔ مطلب آنکه قرائنِ ترجیح روایات فراوان است و شخص مجتهد می‌تواند آنها را به دست آورد و به کار بندد.